

نقطۂ عطف

در مقدمہ عطف بر ازاد
برگزینہ دوست جامی

اشعار عارفانہ امام خمینی
(قدس سرہ)

و نامہ ای از آن حضرت بہ :

حجت الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی



بسم الله الرحمن الرحيم



بر لب کونم اورد دست دل نشسته بهم در کنار من از بحر تودا به تپم
روزم با تو جنب آه شب با تو ببرد در خان رخ ماهت کند در شبم



مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

نقطہ عظم

ناشر : مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی

خوشنویسی : امام تبرجیند : ناصر جلیلی

خوشنویسی : رباعیات : جلیلی

چاپ : چهارم : مرداد ماه ۱۳۶۹

بیت ۱۲۰۰

نقطۂ عطف

از نقطہ عطف راز مہمتی
برگرز دوست جام مہمتی

اشعار عارفانہ امام خمینی
(قدس سرہ)

و نامہ ای از آن حضرت بہ :

حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی

فہرست مطالب

۱	مقن خوشنویسی نامہ حضرت امام خمینیؑ مدظلہ العالی
۳۶	توصیحات
۵۰	مقن نامہ بہ خط مبارک امام
	اشعار:
۵۷	ترجیع بند
۷۳	رباعیات

بریتالی

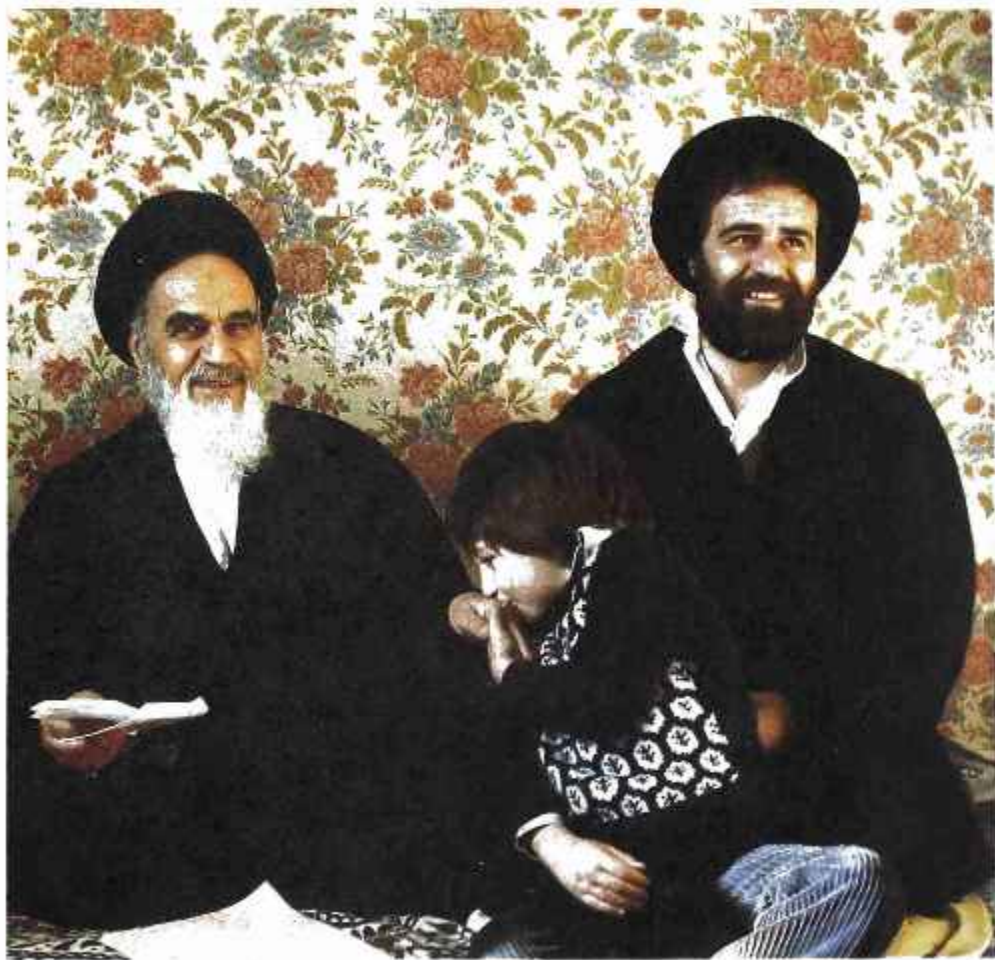
مجموعه حاضر نامه ای است از امام خمینی سلام الله علیه،

و اشعاری چند از سروده های منتشر شده آن عزیز، که به

عاشقان و بهر وان حضرتش تقدیم می گردد.

نویسنده: سید محمد باقر امام خمینی





بسم الله الرحمن الرحيم
 نامه‌ی است از پیری پیر سوخته که عمر خود را پیشی انظار و مفاتیح
 به پایان رسانده و زندگی خویش را در آن خویش تباه نموده و اکنون نفسهای
 آخرین را با تافت آرزو شده خود می‌کشد و به نزد جوانی که فرصت از یارین
 عباد الله صاحبین در گذر نمایند خود را تعلق بویا که دام این ملکیت باشد
 فرزندم اگر تو در دنیا و شب و روز آن بی‌اعت می‌گذرد و حسد
 چرخهای زمانه در می‌نویسم این آنچه

ماط



ایضاح الیضاح

ملاحظه کردم، و مطالعه و حال قشرهای مختلف این نتیجه بدست
 که قشرهای قدرتمند و روئند، رنجهای درونی و روانی درویشان را بسیار
 بیشتر و آمار و آرزوهای زیاده‌ای که به آن رسیدند بسیار رنج آور و بزرگوار است
 و این زمان که ما زندگی می‌کنیم و بیکار و قطب قدرتمند است رنج‌هایی که
 سران آن کشورها بدین مبتلا هستند و مکرانهایی که برای آن که هر یک از قطب و مقابل قطب
 دارند و بل تعالیه با رنجها و گرفتاریهای قشرهای متوسطی
 نیست. رنج‌ها و آمان یک قابت علی

بسم الله الرحمن الرحيم

بلکه یک قابت جانگاه است که هر یک بر آن مشغول
 کوئی در مقابل هر یک گراک زنده بادمان بارودند خدای عز و جل
 او را در این پنج رقابت و بیست و نه اثر و منفعت در گذر قله لطیفات
 دیگر، لکن چه بالا بود جسمان اندازه در پنج رقابت بالایی رود و آنچه پیاپی
 انسان کو آتش قلوب است و از سستی و سنگینی از دنیا و تعلقات آن است که با او
 و یاد و نامی خدای تعالی حاصل شود. اما آن که در صدد بر تریب و برنج
 بنده تریبی در علوم، حتی الهی آن

بار



شیخ ابوالفتح
رضی الله عنه

با قدرت و شهرت ثروت، کوشش در اویش رنج خود می
دارستگان از قیود مادی که خود را از این دام آهسته آهسته نجات داده اند و دیگران

در سعادت و بهشت هستند.

و آن روزی که در زمان ضاحاک پهلوی قسارت فرسار برای تنبیه

بود و در میان و غوره مادرش باب بصری بردند که خداوند چنین بپوشید

برای خویشای نبی شیخ نسباً و ارستیه ای را نزد یک دکان مالوا

که قطع مانی را خالی می خورد و دید که

رسید الی الخ

گفت: «میں گفتند غلامہ ابرو دار من زیر دستم دوام دیکری کہ
 دو ماہ پرین برای خودش در دالان ہم نامم اخوردم و سیدم نام شب ہم خدایت
 سیرم امین چنین حالی اگر کہیوم بہ بیہ تعلمات دیوی می ہم باور کن و
 بہیات خصوصاً مثل من گرفتار بہ امہای ہیں نفس خست
 سیرم از من گذشتہ آئین آؤم و شیب فیہ خصلتان و انحرص و طول آؤل
 لکن توغت جوانی داری و قدرت ارادہ، امید است توانی را ہی بہین
 صاحبان باشی۔ آنچه بقسم بدان منعی نیست
 خورا



بسم الله الرحمن الرحيم

خود را از خدمت بی جا بعد نکاشی و گوشت گیر و گل بر جنتی اندازی
که این از صفات جا بدلان تشنگ است یاد و نشان دکان دار بی زبیر نه بسیار عطا
صلی الله علی نبی و علیهم اجمعین و الله الهما علیهم السلام که سر آمد عارفان باشند در سنگان
از هر قید و بند و او را بنگان به ساحت الهی در قیام به جسد قوی علیه حکومت های طغیانی
و فرعون های زمان بوده و در جبراء عدالت در جهان رخسار برده و گوشت شکار کرده
بیا در سهامی دهد و اگر چشم نیا و گوش شنوا داشته باشیم آه کشایان
خدا بود من ابرح و لم یتمیم با موریتم فلیتمیم

هم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیرم اند کو شگیری صوفیہ دلیل پستین حق است نو
 درود جب بمعوی حکومت، سا پرستن از حق بنیران و اعمال انجمن برای آنها
 است، چه بیافا زہدی کہ گرفتار دام ابلہ است و آن دام کشد با خوناب
 او است چون خود بینی و خود خواہی و غرور و عجب و بزرگی و تحقیر اند و شرف و
 اشل آخف، اورا از حق دور و بفرمان می کشاند و چه با مقصدی امور حکومت کہ با
 انجمنہ الہی بعدن قرب حق نائل می شود چون او نبی و سلیمان پیامبر
 علیہ السلام و آلار و آلار چون نبی

صلوات

تبیح الی عیبه
فرمان الی عیبه

صلی الله علیه و سلم و خلیفه جیش علی بن ابی طالب علیه السلام
و چون حضرت مهدی ارواح المقدسه را در عصر حکومت جهانی پس از عینان
و بر قدری که بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند
و حرمان، انجیر و است، بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند
بید آور و است، بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند
پیرم از ریا و است، بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند
شایع الی ممکن که مات و مار شیطان در این میدان بفرستند
تاخت و مار و بین بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند

تسبیح الیوم

نیت دست پاری بدست آوردن مقام چپ باشد چپ تمام
منقوی و چپ مادی فمن بعد آن که می خواهم به عارف الهی نزدیک شوم یا خدمت
عباد الله عامیم که توجیه آن از شیطان است، چه رسد که گوشش برای بدست آوردن آن
تکلیف موعظه در ارباب دل جان بشنود تا بنام توان بند پرورد آن خطب نماید
«قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُ حُكْمًا وَنُفُوسًا» «میران در اول سیر»
قیام نداشت هم در کارهای شخصی و انفسی و هم در فعالیت های
اجتماعی سعی کن در این مقام

اول

تسبیح الی یحییٰ
مؤمن الی یحییٰ

اول موقوف شوی که در روزگار جوانی آسان در وقت آسیر است
میکند ازین پرت پریوی که باید ببارنی و بایعقب برگردی و این محتاج بر او و مجاب
است اگر با انجیره الهی ملک جن و انس کسی باشد بلکه اگر بدست آورد عارفانند
و زاهد و دنیا است و اگر انجیره انسانی و شیطانی باشد هر چه بدست آورد اگر چه
تبع باشد بهمان اندازه از خداوند تعالی دور است و فاصله گرفته
پیرم بسوره هب که ضمیر مطالعه کن که گنجینه ای از معارف و
تربیت و آن است و ارزش دارد که
نشان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان یک سر و آنها فکر کند و از آن حرف ببرد الهی توست
بردار و خصوصاً آیات او چند آن را از آنجا که فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلَسْطُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاقْدَرْتُمْ لِعَذَابِ اللَّهِ أَنْ تَكُونُوا مِنْ الْخَائِفِينَ» - ما آنست سوره
و همین آیه کوچک فقط، بسیار بزرگ معنی، احتمالاً فی است سارنده، بسیار و
که بعضی آنها اشتباه می شود؛
۱- می تواند خطاب کسانی باشد که اول مرتبه ایمان آورده اند و ایشان
در این مقام امر به تقوی امر به زهد

در بیان الیه

مراتب آن است که تقوی عامه است و آن بر غیر مخالفت احکام
ظاهر الهی است و مربوط به اعمال ظاهری است. پایین چنین حالتی جمله «و لا یطعن فیها»
تذیاری آدمی اعمال است و شاید است بر آن که آنچه عمل می کنیم خود آنها صوت
مناسب و نشانه دیگر و اروی شوند به ما خواهند رسید آیات و اخباری و این باره
آمده است بقره در همین امر و الهای بیدار کفایت می کند بلکه دلهای متفکران
می نماید ممکن است آهنگشای مراتب دیگر و مقامات بالا شود و ظاهر آن
است که امر به تقوی است و راه تاکید باشد

که چه احتمال دیکید میم است. و قوله: «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَارِعٌ»
جدید است بر این که اعمال شما از مخرج حق تعالی چنان نمی نماند و چه عالم حضرت
۲. ممکن است خطاب بکافی باشد که ایمان را قلب خوش رسانده اند چه کسی که
انسان چسب ظاهر ایمان و عفت او به شهادتین داشته باشد لکن قلب او از آن بی خبر
باشد علم و اعتقاد به اصول خمس داشته باشد لکن این علم و ایمان قلبش رسیده باشد
شاید خواص همین دیگران چنین باشند بعضیهائی که از بعضی چنین
صادق می شنوید شناس می بیند که اول

بروز



تسبیح الی یس

بروز خرا و عتاب چنانی آگاه باش در ایمان آورد باشد به آن
صد و معصیت نافرمانی بسیار بعد است کسی که قلبش ایمان عجز دم الا الله دارد
گرایش عین حق تعالی و ستایش از دیگران نهند خوف هر سزا غیر او خواهد داشت
پیرم! گاهی می بینم از تنه های مار و او شایعیه کینه های دروغی
نارنجی و گزنی می کنی. اولاً باید بگویم بازنده هستی و حرکت می کنی و نور استا شیری
بباید استقامت و استقامت و شایعیه سازی علیه جناب باید پریاست عقده
زیاد و توقعات و زلف و زین و حادها

و روان

و اوان است آن کس که فعالیت ارد و کرب صد در صدایی خط
 باشد اگر نذرند خواهان نمی تواند بدو ریاست بدین خود یک عالم بر کوار متقی را که
 تا بیایست خبر نمی رسیده بود برای او خبر غریب نوع نمی گفتند تقریباً مورد عالم علم
 و دیگران بود و محبت آن که نه نفوس او شد و شایستی دنیاوی - ولو با چهره
 به قاش پیدا کرد و مورد محبت اویت شد و صاوتش او عهده های جوش آمد و او قید
 حیات بود این سائل نیز بود و مناسب با بدیدنی که ایمان و وحدت ال
 وحدت معبود و وحدت مؤثر، آنچنان که
 باید باشد



بیت الی حبیب
رضوان الله علیه

باید و شایسته رسید به گوش کن کلان و حیدر اکبر ترین
کلمه است و الا ترین جمله است از عقلت قلبت ربانی با که خط تعقل همان اعطاء و
ربانی است و این حال بان اگر با مجادبت و یقین قلبت سعادیده و اگر پی
است چه با بعضی از همین اصحاب بر بان عقلی و استدلال فلسفی شیر و بکران و در
لبس و نفخش بیست می باشد (پای استدلال بیان چنین بود) و انگاه اینست در ربانی
و عقلی بدین قدم روحانی و ربانی می شود که از افاق تعقل تمام قلبت
و قلب با و کند آنچه را استدلال ثابت

عقلی

شیخ ابی یحیی
رضی اللہ عنہ

عقلی کرده است .
 پیرم ! مجاہدہ کن کہ دل ایضا بسیاری و مٹوری را حسب اوندانی بکنی
 حاتمہ سلیمان تعجب شبانہ وری چندین مرتبہ نامی خوانند و نماز سرشت را از توحید و عارف
 الہی است ، و شبانہ وری چندین مرتبہ «ایمان تعجب و ایمان» می گویند
 و عبادت و اعانت را حاضر خدا - در بیان - می کنند لی خبر نوسان حق و خاصان
 خدا و مکران برای خدا نشند و قدرمند و نور و منت کشش می کنند گاهی
 بالا از آنچه برای معبود می کنند ، و ابر کس
 است



بسم الله الرحمن الرحيم

استمدادی نمایند و استغاثت می جویند و به خشن را بی رسیدن
بآمال شیطانی تثبیت می نمایند و غفلت از قدرت حق دارند
بنابرین جهنم که مورد خطاب کسانی باشد که ایمان به قلب آنها رسیده باشد
امر به تقوی باین بیان با احتمال اول فرصت دارد این تقوی تقوای اعمالی است
نیت تقوای اول توجه غیر است تقوای اول از استمداد و عبودیت غیر حق است تقوای
راه دادن غیر و جل و علا قلب است تقوای اول از اشکال استمداد غیر جدا
آخیری بینی همه مایل به این است

در آخر

الحمد لله رب العالمين
والمصطفى وآله الطيبين

و آنچه باعث خوف من و توارش اید ما در مع پرستیهاست
و خوف از کرم رانی از طبیعت افکندن قوه نبذ از این قسلیست که باید از آن آفتاب
منود و در این صورت ما را در او گشت نظر نفس با قدرت بعد از افعال قلبی است که در ملکوت
صورتی و در فوق آن نیز صورتی دارد و خدا و خیریت خطرات قلب به و این نیز
به آن معنی نیست که دست از فعالیت بردارد و خود را ملال بار آورد و از همه کس و همه چیز بیگانه
کس و غفلت آنجا و نما که آن بخلاف سنت الهی و سیره عملی حضرت نبی
عظام و اولیاء کرام است با آنان
سلام

سوره

سُبْحَانَكَ يَا حَسْبُكَ
وَبِحَمْدِكَ يَا حَسْبُكَ

صلوات الله وسلامه برای مقاصد الهی و انسانی همه گوشه‌های
لازم برای منتهی‌المرادها و امور دنیوی و دینی که استقلال نظر اسباب ابریم بلکه بسیار
در این مقام که از مقامات معمولی آسان است از احوال و عیال و شغلات و شغلات و شغلات
و استغاثت بیدار خفقت می‌دیدند و یک فرق بین آسان و دیگران همین است
تو و آسان با نظر خیر و استغاثت از آنها، ارضی و تعالی عن فلان و تسبیح و آمان استغاثت
و از آسانی و استغاثت بیدار خفقت می‌دیدند و یک فرق بین آسان و دیگران همین است
است و پیش آمد ما از آسانی و استغاثت

کریم

ایستادگی علی بن ابی طالب

که چه در طایفه هر دو ما غیر از آن است و از این جهت از پیش آمد ما بپرسید
همگوار بنیض باشد و در آن طایفه جان آمان کوار است.
پس مایه برای ما که اوقات فله «ابرار» عقب میسیم یک نکته و لیدریست آن
خبری است که بنیض مدین شاید در ساحتین آن که در صد خود ساحتین بنیض
است باید بوجه کنیم که شش و شش آمد ما ریح و شش آمد و بدیدمان از تفت داد و
شاید فکری ما بنیض است که بزرگترین امم امین است؛ ما
میل داریم که دیگران شش کوی ما باشند

سجده



تبع الی

کر چه برای ما افعال شایسته و خوبهای خیالی را صد چندان
دهند و در مایه تفت و کر چه چش - برای ماست باشد بای صورت شکوئی و آید
از عیب جوئی ما، برای آن که به با حق است، افشوده می شویم و از دست دشمنان، برای آنکه
بقی است، و فحش می گردیم بلکه برای آنکه عیب من است و مدح من نیست، است که در
اینجا و آنجا و عیب را با حکم است. اگر خواهی صفت این امر را دریابی، اگر امری که از تو
صادق شود عین آن باشد و الا از آن اردگیری، خصوصاً آنها که بپا
توبه صدق شود و مدح آن توبه او بر خیزد

بای

تذکره
روحانی

برای نوکوار است و بالآخر اگر عیوب او را بصورت حق در آورند
در این صورت تصدیع این که دست ایشان نفس بد را در او در کار است.
پیرم! چه خوب است به خود تصدیع نمی و به باور خود بیادوری یکت اقیست که هیچ
مدحان و ناسی نیا جوین چاک که انسان ای به اکت برساند و از تهذیب دور و دور سازد
تأثیر شوئی حاصل نفس الوده ما، مایه بد بختها و در افتادگی ما از پیکاه نفس حق
چرخ مدار برای ماضعفاء النفس خواهد بود و شاید جوینها و شاید برای
برای علاج معایب نفسانی ماسودت باشد

کتاب



شیخ ابوالفتح
روحانی

که هست همچون علل خارجی در دماغی که موجب سلامت مریض می شود
آنانکه با ناهای خود مارا از اجزای دوری کنند و سانی هستند که با دوستی خود با دشمنی
آنانکه با ناهای خود مارا از اجزای دوری کنند و سانی هستند که با دوستی خود با دشمنی
می کنند آنان که پندارند با عیب گوئی و فحاشی و شایعه سازی به دشمنی می نمایند
هستند که مایل خود مارا اگر لایق باشیم اصلاح می کنند و صورت دشمنی به بادوستی می نمایند
من تو اگر این حقیقت را باور کنیم و حلیه های شیطانی و نفسانی نگذارند و اقیان را
آنطور که هستند ببینیم آنگاه از بدی مدح و تادیه و سانی ناسو جان آنطور پشیمان
می شویم که امروز از عیب جوئی و دشمنان

بشاید

سید ابوبکر علیہ السلام

و شایعه سازی بدخواهان با عیب جوئی را آن گونه استقبال نمی
که امر و زاری می نماید و بگوید که هیچ شایسته ای نماند. اگر از آنچه ذکر شد قلبت برسد از ایمان
و دروغ پرورهای مارات نمی شوی و آتش قلب پدید نمی آید که ما را حجتی از خود
است. خدا و جسمه ما را از آن نجات مرحمت فرماید.
۲- احتمال دیگر آن است که خطاب اصحاب ایمان از خواص اهل معرفت و شفیقان
مقام ربوبیت و عاشقان جبرائیل باشد که با چشم قلب معرفت باطن
مجموعه موجودات احاطه می بینند و

—



نور الله در همه رانی شاید کمی کند که میگوید «الله نور السموات والارض»
 ربه شاید معنوی و سیر قلبی دریافته اند - زرقا الله واکلم این جهان امر به تقوی
 این جهانیه عشاق و خواص فرقت با دیگران دارد و ممکن است تقوی از روی
 کثرت باشد و شود مرئی و رانی تقوی از توجه به عیب باشد هر چند صورت توجیه
 از خلق تقوی از «ما رأیت شیئاً الا رأیت الله فکله ووقعه» باشد که خود تمام
 عادی حنص اولیاء است که پای «شیء» در کار است تقوی از
 شاید «الله نور السموات والارض» باشد

نورانی

تقویٰ ارشادہ "ہو سکرم" و۔ "وَقَدْ تَجِبْتُ نَجْمًا لَدَيْكَ تَهْتَدُ بِهِ" ^(۱۲)
تقویٰ از جلوہ جمال حق در شجرہ باشد و از این قبیل آنچہ پر لوطیہ ویت حق
وَالْأَرْضُ ^(۱۳) تقویٰ از جلوہ جمال حق در شجرہ باشد و از این قبیل آنچہ پر لوطیہ ویت حق
و خلق است و این منوال امریہ نیز بہ اچہ تقدیم بری است کہ اگر دیم، همان حالات
شاید حق در خلق و وحدت و کثرت کہ صورت مناسب خود را در عالم و کبر دارد.
۴۔ احوال آن کہ خطاب ابان از خلص اولیاء باشد کہ از مرحلہ آویت حق در خلق
و جمال حضرت وحدت و کثرت فعلی گذشتہ اند و از عباد خلق در آئینہ کمال
آری نیست و اثر کثرت خفی در این حد

نقص

تبع الی شیخ
روحان

تخلص یافته لیکن دل تجلیات اسماء حق داده و عیان و باخنده
حضرت اسماء هندی تجلیات اسمائی آنان را از غیر فانی با وضوحات اسماء خیر
شاید نمی نمایند. در این جمال مرتبوی، انشاء از رؤیت کثرت اسمائی و جلوه
رحمانی و دیگر اسماء الهه است. گوئی بابت آنان می زند که زارل با ابدیک جلوه
بینیت، و سایر فقرات بیاسبت همین تعبیری شوند و از این که گشتند شاهد
شاید شهودی در کائنات فناء در «یهو» است «لا اله الا هو»
۵- جامع بر این احتمالات آن است که

نهی

در بیان الی علی

هر نفی چون «امنوا» و «اتقوا» و «نظروا» و «ما قدرت» و «و کذا»
 یعنی مطلقان چل شود و بعد از آن حائین هستند که الفاظ عموماً و بن موضوع برای
 معانی بی قید و شرط از حد و حدود و احتمالات دیگری هم اگر باشد در این احتمال
 و از مراتب همین است بنابراین هر گروه و طایفه ای از مؤمنان از بعضی جهت می شال
 می شود و صدای عنوان مطلق هستند این مطلب آشکار می شود و بسیار از اخباری است
 که ربط بین آیاتی را بر یک کرده بایک شخص نموده اند که چو می شود خاص
 را و این نوع نیست بلکه در مصدر است

پیش

بسم الله الرحمن الرحيم

بین سوال که در کتاب از احتمالات او برای مضامین است که
«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» که پس از آنکه

تقدیم است، باری شود، و حسب احتمالات تقدیم در این آیه نفی نیاب آن

احتمالات مختلف المراتب متحد تحقیق احتمالاتی است که تفصیل آن را مجال نیست و خط بزرگ

یک تخمین می کنیم و آن آنست که زیان حق موجب زیان نفس می شود، چه زیان

ببینی و فراموشی باشد یا بینشی ترک در هر دو نمی باشد و شکنندگی است

لازمی و فراموشی حق تعالی آنست که زیان

خود را فراموش کند، یا کجوتی تعالی او را به فراموشی از نفس فرماید
 و در همه حال سابق، صادق است. در هر حال آنکه خدا را و حضور اجل و
 را فراموش کند، فراموشی از خویشین میآید، یا شایسته شود، بندگی خود را فراموش
 کند، از مقام عبودیت، فراموشی شایسته شود، کسی که نداند چنانست و کی است و چه طیف
 دارد و چه عاقبت؟ شیطان در او حلول نموده، به جای خویشین او نشسته، شیطان حال
 عصیان و طغیان است و اگر به خود نیاید و بگوید حق بر گرد و به همین حال طغیان
 و عصیان از این جهان منتقل شود شاید

بیت



تذیبات الی الخ

بصورت شیطان مطرود حق تعالی در آید و بینی و دیگر شکر که
منفی تر کن باشد و در آن است زیرا اگر ترک اطاعت حق و ترک حق موجب شود حق
اورا ترک کند و وجود او را در دعایات خود را از او قطع نماید شک نیست که بخدا را دنیا
و آخرت منتهی می شود و در او عیش و نهمین می بینیم غایب می شود و با او از آن
تا که شده است آنچه آمان علیهم السلام می دانستند پندای این مصیبت با او از آن
پیرم بسایه آن را هر چند کوچک نظرت باشد بک شمار
«و انظر الی من عینیت» و با این

چنین

تسبیح الی علی

همه گمان بزرگ کبیره است بیچ میر و شود و حدی بان
 و تعالی را که چه چیز از اوست و اگر رعایت رعایتش از وجودات سر اعرالم وجود
 سخطه ای منتفع شود اثری حتی مارا بسیار بدین و ملائکه مقربین باقی خواهد ماند چون
 عالم جلوه رعایت او جل و علا است و رحمت رحمانی او جل و علا بطور استمرار با کلماتی
 و تسبیح به تعقیب نظام وجود است «و لا تکرار نمی بخشد جل و علا» و گاهی تسبیح شود از آن
 بی قرض علی علیه السلام است و در هر حال حضور او را فراموش نکن
 مغرور به رحمت او باش خواجه پیر

تأیید

نباید یابی و غیره شفاعت شافعان علیه السلام میباشند که آنها
 موافق این ای دارد و ما از خوف ابی خیریم بطالع و ادعیه مصون علیه السلام و غیره
 آمان از خوف حق و عذاب او و سرلوخ افکار و رقارت باشد. هوای نفسانی و شیطان
 نفس اماره را عین شرومی دارد و از این راه جداگت می کشاند
 پسرم در هیچگاه دنبال تحصیل دنیا اگر چه جلال او باشد، میباش که حب دنیا بکار
 حلالش باشد، رئیس نه خطای است چه خود حجاب برکات و انسان
 را ناچار به دنیای حرام می کشد و بخوا
 دانید

و با قدرت جوانی که حق داده است می توانی اولین قدم خف
را قطع نمی کنی و گذاری بت رهای دیگر شدیدی که بر قدمی، نهضتانی در پی دارد
و بر کنایه - که چه کوچک - بنگاهان بزرگ و بزرگتران را می کشد بطوری که
بسیار بزرگ نیست انسان با خیر آید بلکه گاهی اشخاص با کتاب بعضی بزرگید که می کنند
و گاهی با اسطه شدت ظلمات و جاهای دوی، سنگین معروف و معروف می شود
من از حد او متعالی نیستی می کنم چشم من نور جان
خود روشن شد و جاهای را از چشم پدید
از پدید

رضی اللہ عنہ

از قیود شیطانی و انسانی تجابت و دہما همچون پدرت پس از گذشت
 ایام جوانی و سراسر سیدن کہولت برگزیده خویش تا سلف بخوری و دل اربعی پیوسته
 کہ از یک چرخ پیش آمد و خشتان شوی وارد دیگران دل ارستہ کنی تا از شرک خفی و اخی دور
 برانی و بسا از این آیات تا آخر سورہ
 و دہ فاطمی را مرقوم و حسن را

نیت کہ چھاپا ہو

بر مانی و سبب این آیات ما را
نیت که به پیغمبر و ائم
بار اطا : حکم از خود محمد و فاطمی را منقطع و حسن را
احسن فرما و یک سبب از پیغمبر و ائمه
انصاف ازاد

ابن خلدون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این خانواده نسبت به اهل بیت عصمت (ع) را با عنایت خاصه و
 تربیت کن و از سر شیاطین درونی و بیرونی حفظ و سعادت ابرین ایدمان
 و آخرت من آن است که در خدمت ابرحام خصوصاً مدت که به با آنها دار و گوش
 کن و رضای آنان ابدت آور. و بجز خدا و اولاد حق و ائمه علی رسول الله

کن و رضای آنان ابدت آور. و بجز خدا و اولاد حق و ائمه علی رسول الله

تاریخ ۱۷ شوال ۱۴۰۴
 روح القدس محمد بن محمد

۸ - از جمله آیات و روایات ذیل این معنی که اعمال صورت غیبتیه دارند و در عالم پس از مرگ ملازم عامل می باشند ستفاده شدی
 «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا خَافِرًا» و آنچه عمل کردند را حاضر بینند «سوره کهف، آیه ۳۹»، «یَوْمَ يَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ وَخَيْرُكُمْ مَنْ بَرَسَ رِجْلًا خَبِيرًا» که هر کس برعل خوبی که انجام داده حاضر شده بینند «سوره آل عمران، آیه ۳۰»، «وَأَنْ يَسْأَلُوا اللَّهَ تَعَالَى وَأَنْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» آدمی را نیست جز آنچه به کوشش انجام داده و کوشش او برودی (در قیامت) دیده خواهد شد «سوره نجم، آیه ۴۰»، «يَوْمَ يَصِيدُ الْإِنْسُ شِيشًا تَائِيَةً وَأَعْلَاهُمْ فَنٌّ يَنْتَقِلُ عَنْ دَرَّةٍ خَيْرٌ مِنْ دَرَّةٍ يَنْتَقِلُ عَنْ دَرَّةٍ شَرٌّ مِنْ دَرَّةٍ» و آن روز در قیامت، مردم به طور پراکنده با گردن تا اعماش آن بدنامان شان اشته
 پس هر کس بیگنجی دزدی یکی انجام دهد آن را می بیند و هر کس بیگنجی دزدی بی انجام دهد آن خواهد دید و سوره نازعات
 آیات ۷۰ و ۸۰

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون مؤمن در حسرت توبه شود نماز طرف است زکات
 ست چپ او خواهد بود و سبکی احسان، بر بالای او متولد گیرد و صبر در جانبی دیگر خواهد بود، چون در وقت نماز
 ناموس سوال بر او وارد شود صبر نماز و زکات احسان گوید، رفیق خود را دریابد، اگر توانستند من در آید ایم - اصل
 کافی ۳/ ۱۳۲ (کتاب الایمان و الکفر، باب البصر، حدیث ۸)

نیز از آن حضرت علیه السلام مروی است: چون مرده در قبر گذاشته شود شخصی نزد او تشریف شود و به او گوید ای فلان
 مانند تن بودیم، یکی روزی توبه کرد با مرگت قطع شد، دیگری خانواده است که توبه نکردند رفتند و من عمل و مستم که
 که با تو مانده ام - بحار الانوار ۶/ ۲۶۵

۹- پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین خست بی تکمین بود - شوی مغوی فستزل،

۱۰- خدا نور آسمانها و زمین است - سوره نور، آیه ۳۵

۱۱- چیزی را ندیدم جز آن که پیش از آن، با آن، و پس از آن خدا را دیدم - علم یقین ج ۱، ص ۱۴۹ بانه
اختلاف

۱۲- او با شماست هر کجا باشید - سوره حدید، آیه ۴

۱۳- رو به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید - سوره انعام، آیه ۷۹

۱۴- اشاره بر آیه شریفه «وَلَمْ يَكُنْ لَكَ قُدْرَةٌ لَعَنَ» که پیشتر از آن سخن رفت - سوره ضحرا، آیه ۱۸

۱۵- همانند آسمانی نباشید که خدا را فراموش کرد پس خدا خودش را از یادشان برد، ایسان فاسق اند -

سوره ضحرا، آیه ۱۹

۱۶- از جمله ادعیه متعددی که مولی کرام علیم اسلام تعلیم فرموده مذکور است: «لَا تَخْلُقْ لِي نَفْسِي - مرا به خودم مگردان»

و «لَا تَخْلُقْ لِي نَفْسِي خَرَقَةً عَيْنٍ أَبَدًا - چشمم بر هم زدن مرا به خودم و نگهدار» (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الدعاء

عند الصباح و المساء، حدیث ۱۰ و باب الدعاء للکرب و الهم، حدیث ۲۰ و باب دعوات مخرج الحج

حدیث ۱۵) و نیز امام زین العابدین علیه السلام در یکی از ادعیه عرض می کند: «وَأَنْظُرْ لِي جَسِيعَ الْأَوْفَى بِكَ

إِنْ وَخَّسْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجْرَتِ عَمَلٍ وَلَمْ أَتَمْ بِهَا فَيُفْضَلْهَا - تمام کارهایم مرا باری ده که اگر مرا به خودم و نگهداری

بدانها قادر نخواهم بود و آنچه را که مصلحت است توانم کرد» (صحیفه سجاویه، دعای ۲۲) و دعای دیگر عرض کند:

« وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَوَلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُوا عَلَىٰ أُنُوفِهِمْ أَنْ تَنْزِلَ السَّمَاءُ مَاءً يُسْقِيهِمْ » (صحیح سجادیه دعای ۴۲)

۱۷- بگر چه کسی را نافرمانی کرده ای .

۱۸- مضمون روایتی است از امام سجاد علیه السلام : « حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ » و روایتی از امام صادق

علیه السلام : « رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا » - اصول کافی ، کتاب الایمان و الکفر ، باب دَمِ الدُّنْيَا

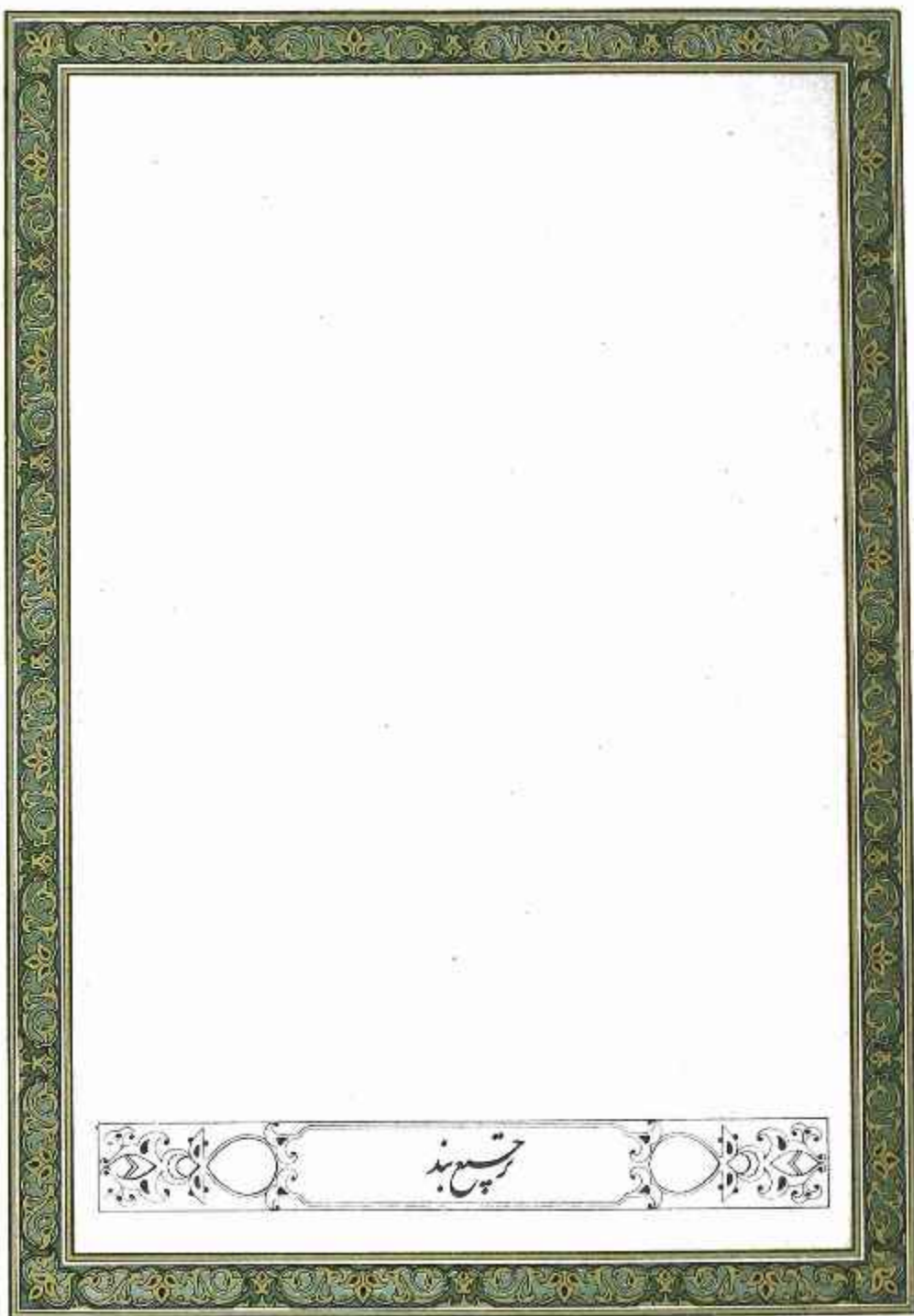
و الزَّهْرُ فِيهَا ، حدیث ۱۱ و باب حُبِّ الدُّنْيَا و مَحْرَصِ عَلَيْهَا ، حدیث ۱ .



[illegible]

[illegible]

[illegible]



تو

غم را بکن برستان بپراش از هوا پرستان
 غم بپذیر در هستی چون نفس صبور در دستان
 درام ده گلر صفا بپر چون ابر بهار در کستان
 تا بختی به جلاد شو بشنو خبر هزار دستان
 بر دلار بیاله و خردون بر می زدگان دشت دستان

از نقطه عطف راز هستی
 برگرد دوست جا هستی

اسفند ۱۳۶۲
رجب ۱۴۰۹



بیتاب
غم را بکشت ای دیارستان
بیدار شود و پارسه
آرام ده کل صفایا
چون از حبس آزاد گشتان

ازین بیدار ز منشی
طفلی صبور در دستان
بار خنجر چال او شد
شبنم بر بار در دستان

بردار پیاله و فرخوان
بر می زدگان و تنگ دستان

ای نقطه عطف راهی
بر گیر دوست جامی



مهرش چه شهر اشنام مهرش هم معاشی گرام
 فرمانده صبح عاشقانم فرمان بر بار بدنام
 از شهر گزشت نام و شکم باریکچه دور و شام
 مست از قریع شراب نیام دور از بر یار دلرام
 سانس دیری شقام بازف رنند بدنام
 این نغمه بر آید زرد نام در جان دمل زبان دنام
 در شعله عطف راز هستی
 برگیر رودت جام مستی



من شاهد شهر آشنایم من شایم و عاشق گدایم

فرمانده جبهه عاشقانم
منان بریار بنمایم

ست از قوت عشق شایم
دور از بریار دلربایم

از شهر گشت نام و نسیم
باجب دور آشنایم

سازنده در جاشانم
باز من زند به نوایم

این غنمه برآمد از روانم از جان دل زبان و یایم

ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر ز دوست جام هستی

راز است درون استیم راز است برودن ز عمر و نیم
 در زمره ی شقایق است به قید زهار صلیح و کیم
 در جگر که طیر استیم در حقیقه نعلب و نیم
 در دیب عیاقان خاتم در نظر سلطان چنین
 دل با خفه جلال یارم در سینه ز رودنه بریم
 با غمزه چشم سحرمداران بیزار که ناز و خوریم
 گویم بزبان به زبان در هیچ بیان نازتیم
 در قفسه عطف راز هستی
 بر سر رودت جام هستی



داری است درون استیم
درفی است بر دین عقل دیم

دردمزه عثمان است
بی قید عارض صلح کنیم
دردیده عثمان چیم
درینطراک کان چیم

دربگرد طبر استیم
دربانده جمال یاریم
دربانده طبر استیم
دربانده جمال یاریم

باغچه چشم گلستان
بیرزنا زوریم
گویم زبان بی زبان
در جمع بان نایم

ای نقطه عطف راز هستی

برگزیر دوست جام هستی

بر حالت ز عاقلی ضعیف بر میخیزد ز دودت بکبر
 اورا بپراخه آلود تا تو کند بهت پرور
 نه عشق کمر سخن کجود تا تو کند در قفس
 در دیر صفت از زبان روز دور در دهرت میر
 میان به جگر قمار است جگر است بر زبیر
 با عوده بگویم یاران آهسته دلیک با و میر
 در قفسه عطف دارد بهی
 بر گیر دودت جام منی



برخاست ز عاشقی صفیری می خواست ز دوست دیگری

اورا بهشت اجنه آلود
نارنج بهشت پیری
در دین صفت آرزو شای
از دور و دلبسته پیری

ارغش در سخن گوید
تازنده کند در شغف صفیری
نیجانه حبای افکار است
جای گشته است در سوز پیری

باعثوه بگو به جمع یاران
ایسته و یک با پیری

ای نقطه عطف راز هستی

برگیر ز دوست جام هستی





ای صوتِ سایِ آسمانی ای رزمندایِ جاودانی

ای مشتِ کبودِ عشقِ عیشی ای موئے صفتِ دودِ عشقِ
ای مرشدِ طاهرِ نجفانی از بلبه‌ی طورِ لامکانی

ای بلبه‌ی کمالِ اناسی ای اصلِ شجرِ طهورِ اناسی
عیشِ شمعِ مضعِ حبیبانی در پرتوِ سحرِ سحرانی

بر کویِ به‌عشقِ سحرِ لا‌هوت در جمعِ قلمِ دران‌فانی

ای نقطه‌ی عطفِ رازِ هستی

بر گریزِ دوستِ جام‌تبی



است در این عالم از
 نایب اهل حق
 از نور آن برین
 شد بدین
 که در میان
 نایب اهل حق
 ز صبح که در دل
 شد در آن نور
 است در این
 است در این
 شد در این
 بر گوشه دل در این
 بر کبریا
 در این



ای دورنمای پورآزر نادیده افول حق ز منظره

شد بدو سلام از نوادگان
ای نازنینی بر پیشانی
شد بهر کس که غم از دل
از چپ زلف غم از دل

بر در حجاب باران
بمبای رخسار چو گل
از شمع چو شمع
نیمه در جهان چو گل

بر کوشش دل دروان دریش بر کوی به صد زبان مکرر

ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر ز دوست جام هستی



در مجلس گفتار در پیش
 زبان صبور در در پیش
 را به بختیاب جام پرینا
 آن می در کمانها رخ از پیش
 در عهد زاران و می نور
 در عهد استعلا و پیش
 در راه سیدین به نور
 بجان بود نه نور پیش
 تا رخ بود از جهان بجا می
 در خلوت می خرد ای پیش
 فراتر نه عشق و سی
 بر پاک و بدن مرده در پیش
 از خط



در حلقه سالکان درویش رندان صبور و در اندیش

راهب ضعیفان جام آب کف
آن میزد گمان فانی از پیش

در راه رسیدن به دولت
بکجای بود و نشو و نشین

در جلد راهبان می نوش
در صورت عالمان کیش

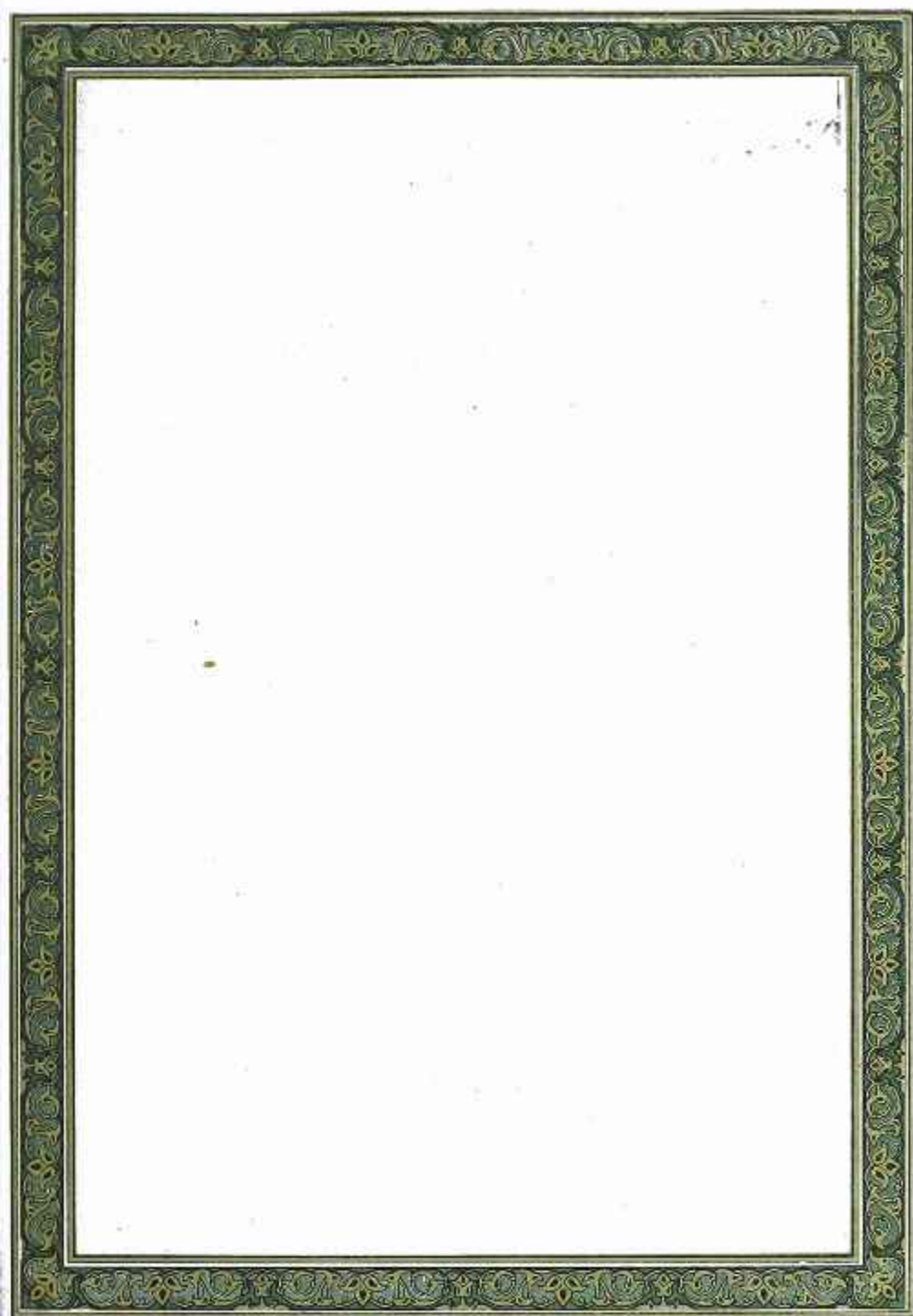
فانی بود از حجابان جامی
در خلوت می خوران دلش

فریاد نذر عشق و مستی بر پاک دلان مرده آیش

ای نقطه عطف از هستی

بر کمر زد دوست جام هستی





رباعیات

مهر ۷

بر دانه شمع رخ زینار توام در باغ قات رخسار توام
انفقه ام از فرقت ارد بر من بر گریه حجاب من که رسوا توام

گر بر سر کور تو نباشم چکنم گر دانه در تو نباشم چکنم
در جان جهان بنار کور تو ای گر بستم کور تو نباشم چکنم

پروانه شمع رخ زیبای توام
دل‌باخته فاست رعای توام

آشفته ام از فراق ای دل‌بر خن
که بر حجاب من که رسوای توام

گر بگریم کوی تو نباشم حکیم
گر دانه روی تو نباشم حکیم

ای جان جهان بهار موی تو ابر
گر بسته موی تو نباشم حکیم



باید آن نظر که سید اندیش
بلایه رقیه هر خوشتر شوم
نخیز زان رود سر مجرب کنم
ز غرقه بردن آیم و در دگر شوم

در محضر در میان بجز بار نیست
آواره باشد که از یاد نیست
سزین است یزین خط پریشان
آن کجاست که با این هم فراد نیست

یادان نظری که نیک اندیش شوم
بیگانه ز قید هستی خویش شوم

تکبیر زمان روسی محبوب گنم
از حشره بدون آیم و درویش شوم

در محفل دوستان حجب یاد تویت
آزاده نباشد بلکه آزاد تویت

شیرین لب شیرین خط و شیرین گفتا
آن کجاست که باین همه یاد تویت



در دشت عشق تو دریا هم بهم دریا درخ تو داغداریم
کو دود کفر یا بنده بر سر راه ده کس غم تو پا داریم همه

در هیچ دلی نیست یکر تو بر سر ما ما بنده بغیر تو داد بر سر
کس نیست که عشق تو ندارد دل باشد که بفرماد دل ما بر سر

ای دست یقین تو ز چاریم به
 در یاد رخ تو داغداریم به
 گر دور کنی یا بسنذیری ما را
 در کوی غم تو پایداریم به
 در هیچ دلی نیست جگر تو هوسی
 ما را نبود بعین تو داوری
 کن نیست که عشق تو ندارد در دل
 باشد که بعین یاد دل ما بری

مرد دست به بین حال مل زار را دین جان بد دریم بهار را
تا که در دهر خود بروم نهد جان بسنه یگر ازار ما

آن دل که بیاد تو باشد دل نیست قبر که عشقت نطفه فرزند
تکسیر که نهلد جبر کمر تو راه از زنده که با نرسد مانده

ای دوست بین حال دل زار مرا
دین جان بآودیده بیار مرا

ناکی در وصل خود برویم بنی
جانانند دیگر آزار مرا
آن دل که بیاد تو نباشد دل نیت
غبی که بقیت نطقه خجل نیت

آن کس که ندارد بس کوی تورا
از زندگی بی اثرش حاصل نیت



ایده تر قبله تا نام باشد یاد تو که گشت سرانجام باشد
روز هر دو جهان بر کفم ز سرخا اگر گوشه چشمت به نیانم باشد

در بر بیا بخت من پر کن عالم ره و دیوانه ز بخت پر کن
روز دیش و عشق یار را توان یافت نه جلد در این سله مرد پر کن

ایزدی تو قبله نمازم باشد
یاد تو گره گشای رازم باشد

از هر دو جهان بیکدم زوی نیاز
گر گوشه چشت بنیازم باشد
ی پیس بیای حق من پیسری کن
حالم ده و دیوانه زنجیری کن

از دانش و عقل یار را توان یافت
از جهل و این راه مدگیری کن

طوطی خست و لاف بران بران
در سده دم ز رخت سیلان بران
فرا دینیده ار در برین گشتی
یا سر نشه روم ز سلان بران

در زبیه بستان نشان که بود
فرز از رخ جدا از جان که بود
طوفان غمت ریشه بر سر کنه
یاد از بریه ز روان که بود

طوطی صفتی دلافت عرفان زبانی
ای نوردم از تخت سلیمان زبانی

فرماندیده ای و شیرین کشتی
بایر نشدی دوم ز سلیمان زبانی

از دیدہ عاشقان نھان کی بودی
فرزانه من جسد از جان کی بودی

طوفان غمت ریشہ ہستی برکند
بار تو بر بیدہ از روان کی بودی



در سیر خرابات دل آباد کن لذت بندگی خویش از ادم کن
شمار بجای لذت دین او را بجای شمار بدار از دلم شمار کن

در حضور دست نیت خرد و دوی در حلقه صوفیان نه لذت نه می
که شاد و غم بیکسر بریدن شود اینجا آسوان نیست نه شاد نه غمی

ای سپید خرابات دل آبادم کن
از بندگی خویشتن آزادم کن

شادی جبهه از دیدن او رخ بود
شادی بر دای از دلم شادم کن
در مصل دست نیست جز دود و دمی
در حلقه صوفیان نه لاله نفسی

گر شادی چشم سطلی بیرون شو
انجان توان یافت نه شادی نه غمی



یارب نظر زیبا بآرام ده
نظر کن در ره بر تو لذاتم ده
نزد درسه و فاطمه باز را
مبذول کن و فاطمه پریشانم ده

ارادت مددنا که بر یکیم
طاعت بکن در زده خیر یکیم
فارغ ز زنده دین در دین
یار طایم دور بر یکیم

یارب نظری ز پاکبازانم ده
نظفی کن و ره بدینوازانم ده

از مدرسه و خانقاه بازمان
مجنون کن و خاطر پریشانم ده
ای دوست مدونا که سیر می کنی
طاعت بکناری زده خیری کنی

فارغ ز توبی و منی و سیه و عین
یاری طلبم روی بدیری کنی

مرست زیاده تو خواهم گشتن
 نه دور گر زانم و از مرست
 به هر قدر فاده تو خواهم گشتن
 نه شد و نه داد و خواهم گشتن

این سر بخیر و مستم بنا
 بر خستیم فردن کن از ما کم
 مرست زیاده استم بنا
 در دید خود هر یکم استم بنا

سرست زباده تو خواهم گشتن
بی هویش فاده تو خواهم گشتن

از هویش گریز انم و از مستی ت
ناشد ز داده تو خواهم گشتن

بیشیاری من بگیر و مستم بنما
سرست زباده استم بنما

بیتیم و نذون کن از راه کرم
در دیده خود به آنچه استم بنما

آزاد که عاقبت جانت گشتم دیوانه مر در پیش است گشتم
دیدم نبود در د جهان جز کر بچند شدم و غرق کلمات گشتم

در غمت بگشرد دل و روانم از زلف خست چراغ کاشانم
بر در حجاب از میان قایل بود راهی بخت تو چشم بیکانم

آنروز که عاشق جالت گشتم
 دیوانه روی بی شالت گشتم
 دیدم خود در دجیان جزا گشتم
 بید شدم و غرق کالت گشتم
 ای غتده کشای دل دیوانه
 ای نور زخمت چراغ کالت زین
 بردار حجاب از منیان تا باده
 ای بزخ تو چشم بکالت زین

ما منصور در دقده انانچه نه نادیر بهال دوست غوغا مکنی
و که کن غیر خود در چون کر تا جلوه کنه بهال ادب در نه

تا جلوه ادب بهال را در کنه تا مصق تو را در خوش بند کنه
پیرسته فلاسین ترانه شمر فانی شلا خود از تو شک کنه

تانصوری لاف انا احمی بنے
 نادیدہ جال دوست غوغا کنے
 دکن چین جیل خودی خود چون آئے
 تاجبلوہ کند جال او بی ارے
 تاجبلوہ او جبال راؤکے کند
 تاصق تو راز خویش منکے کند
 پیوستہ خطاب تیرا نی شنوی
 فانی شو تا خود از تو متکے کند

اسفند ۱۳۶۳

جمادی الآخر ۱۴۰۵



مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی نشر کرده است :

- ۱- سبوی عشق (عبدلحمید شعر)
- ۲- باده عشق (نادر عرفانی و محمود شعر)
- ۳- رده عشق (نادر عرفانی)
- ۴- منشور روحانیت (پیام حضرت امام به روحانیون)
- ۵- سرالصلوة (مراجع ان لیکن صلوة العارفين)
- ۶- ساغر مینانی (یادبود اولین شب شرفیبه در سال حضرت امام)
- ۷- نقطه عطف (نادر عرفانی و محمود شعر)
- ۸- سوکنه (اشعار شاعران معاصر در سوگ حضرت امام خمینی رحمه الله)

در دست چاپ :

- ۱- آداب الصلوة
- ۲- ترجمه وصیت نامه حضرت امام به سیزده زبان
- ۳- شرح نامه حضرت امام به گور باجفت
- ۴- اسم تشار در وصیت امام و زعمیم اکبر

35
 88-
 5-
 12-
 98-
 0